

گزارش در ستایش نیاکان

سیدعلی آل داود

حماسه طغیان. امیر هوشنگ آریان پور. تهران: کتاب آمه، ۱۳۸۸. ۶۶۴ ص. جلد شمیز: ۱۶۰۰۰۰ ریال.

مجله و حید باب این بحث را دیگر باره گشود و سلسله خاطراتی از ماشاءالله خان منتشر کرد بی آن که مشخص شود که این خاطرات از کجا به دست آمده، نسخه خطی آن کجاست و اکنون چه کسی مباشر طبع و تصحیح آن است؟ این نوشته در چند شماره نشریه فوق انتشار یافت و برخی بلافاصله به انتقاد از آن پرداختند.

در دهه های اخیر، زنده یاد دکتر امیر حسین آریان پور، فرزند مهدی و نواده ماشاءالله خان به فعالیت های دامنه داری در این زمینه دست زد، کتاب ها و مقالاتی نوشت، اما لایه بنا به مصالحی آن ها را انتشار نداد یا حداقل به نام خود مطلبی عرضه نداشت. از آن جمله مجلداتی از خاطرات پدرش بود که وی در حدود ۵ مجلد آن را آماده چاپ ساخته بود ولی هرگز آن ها را انتشار نداد. خود می گفت که ترس از انتقادات معاندین دارد. به هر حال تا جایی که نویسنده این سطور، خاطرات چاپ نشده مزبور را تویق کرده، مطالب آن به کلی با آن چه در مجله جهان نو منتشر گردیده متفاوت است. در این جا از تعریف و ستایش رضاشاه کمترین اثری دیده نمی شود.

اینک آقای دکتر امیر هوشنگ آریان پور، برادر کوچک تر آن روان شاد کتاب مفصلی تحت عنوان حماسه طغیان و با همان دیدگاه های برادر نگاشته و سخنانی را که آن مرحوم مکرر بیان می داشت اما از انتشار آن خودداری می کرد، در این اثر ارائه کرده است. مطالب و مندرجات این اثر کاملاً شبیه

اندیشه ها و افکار روان شاد دکتر آریان پور است، گویا آن مرحوم در عالم برزخ کتاب برادر را به استنادی ویراسته و با انشایی مطلوب و شیوه نگارشی مستحکم عرضه کرده است. اینک به بررسی محتویات این اثر می پردازیم:

در باب واقعه نایب حسین کاشانی، که بیش از ده سال مناطق مرکزی ایران را تحت استیلای خود در آورده بود و به زد و غارت و چپاول اموال مردم این نواحی از تهیدست تا غنی می پرداخت در کتاب ها و پژوهش های مربوط به عصر مشروطه، مطالب متعددی نوشته شده، تقریباً همه مورخان و گزارشگران متذکر چپاول ها و مردم آزاری های این گروه شده و کمتر کسی حتی جمله ای ستایش آمیز در وصف اینان نوشته است. اما نویسنده به ناگزیر و

وقتی در سال ۱۳۲۷ ش، مهدی خان آریان پور فرزند ارشد ماشاءالله خان و نواده نایب حسین کاشانی، زنده یاد حسین حجازی مدیر مجله جهان نو را در جلسه ای ملاقات کرد و برایش شمه ای از ماجراهای اجدادش رانقل کرد، چنان جذاب سخن می گفت که حجازی را سخت به شوق آورد و از او خواست که گفته ها و

سخنان خود را مکتوب سازد و به تدریج برای انتشار به مجله جهان نو بسپارد. این اتفاق صورت گرفت و حجازی، مدیر مجله به رغم آن که شخصی فاضل و دانشمند بود اما از حوادث تاریخی قرن ایران و وقوف درستی نداشت، بنابراین نوشته های مهدی آریان پور را با همان تفصیل و شاخ و برگ که او می داد عیناً در ۱۲ یا ۱۳ شماره مجله به چاپ رساند. با این که نویسنده خاطرات در این سلسله مقالات به دفاع از پدر و جد می پرداخت و بیشتر کارهای نیک اندک آنان را بازتاب می داد مع هذا در گفته ها و نوشته های او تا حدی صداقت دیده می شود.

مهدی خان بزرگ ترین فرزند ماشاءالله خان و نوجوان بود که پدرش به دار آویخته شد. او با آن که اطلاعات زیادی از مظالم و ستم ها و سفاکی های پدر و جد خود داشت اما به خود اجازه نداد که از آن مطالب چیزی بنویسد، از کنار آن ها

گذشت و فقط ماجرای همکاری کوتاه مدت نیروهای نایب حسین با کمیته ملی مهاجرت در سفر به کرمانشاه را با تفصیل زیاد بازگفت و در آخر ضمن انتقاد فراوان از وثوق الدوله - رئیس الوزاری که نایب حسین و ماشاءالله خان را دستگیر کرد و به دار آویخت - سخن را با تمجید از رضاشاه از آن رو که در عصر او فرزندان و فرزندزادگان نایب حسین به آرامش و رفاه دست یافته بودند به پایان رساند.

پس از چاپ سلسله مقالات مذکور در مجله جهان نو تا سال های متعددی این مبحث فراموش ماند و کسی از افراد خاندان های منتسب به نایب حسین - با آن که افراد شاخص و درس خوانده در میان آنان بسیار وجود داشت - راجع به نیاکان خود و اعمال آنان چیزی ننوشت و دفاعیه ای منتشر نکرد، تا آن که یکی دو سال پیش از انقلاب،



برای آن که به خوانندگان اثبات کند که کتابش به شیوه‌ای علمی نوشته شده و از همه‌آخذ بهره برده، نام کثیری از آن‌ها را ذکر می‌کند و گاه یک جمله‌ای بر آن‌ها را نقل کرده که اگر به اصل کتاب رجوع شود از آن معنی و مفهوم دیگری مستفاد می‌گردد.

مؤلف نخست و در آغاز کتاب، یاغیگری و به اصطلاح خود «حماسه نایبی‌های کاشان» را با گل محمد، قهرمان داستان کلیدر دولت‌آبادی مقایسه می‌کند، آنان را با هم می‌سنجد و نایب حسین را همانند او دوست توده مردم تهیدست قلمداد می‌کند. طبعاً مطلعان تاریخ مشروطه این مقایسه را که به منظور تبرئه نایب حسین از اعمالش و بزرگ کردن او صورت گرفته جدی نخواهند گرفت. سپس به داستان منظوم «فتح‌نامه نایبی» به عنوان یکی از منابع اصلی پژوهش خود اشاره می‌کند. درباره این منظومه و کیفیت سرودن آن، نگارنده حدود بیست سال پیش به وقت انتشار آن مقاله‌ای نوشت و به منظور ادای احترام به استاد فقید دکتر آریان‌پور آن را با نام مستعار «ابوالحسن علایی» در مجله نشر دانش انتشار داد. تفصیل ماجرا در آن جا گفته شده، در این جا مختصراً اشاره می‌کند: این منظومه که به نظر نویسنده کتاب مشتمل بر گزارش کارهای قهرمانی و حماسی نایب حسین است حاوی ۲۰۰ بیت بوده و در مدتی حدود چهار روز سروده شده. سراینده، منتخب‌السادات جندقی، مدتی در اسارت و زندان ماشاءالله‌خان به سر می‌برد، اموالش مصادره و خانواده‌اش فراری بودند. ماشاءالله‌خان چون دانست منتخب شاعر است از او خواست تا ماجراهایش را برای او تقریر کرده و وی آن‌ها را منظوم سازد، و در ازای آن اموالش به او مسترد گردد. به این امید، منظومه را در مدتی کوتاه سرود، اما اموال شاعر، باز پس داده نشد، چپاول‌گران بین خود تقسیم کرده بودند. طبعاً آشکار است منظومه‌ای که در مدتی به این کوتاهی سروده شده و راوی آن شخص ماشاءالله‌خان است از اعتبار تاریخی و حتی ادبی بهره ندارد. بعدها ماشاءالله‌خان به فکر چاپ آن افتاد، فرم اول آن را همراه با تصویر خود به چاپ رساند اما دستگیر شد. از منظومه مذکور یک نسخه موجود بود که بعدها آن را زنده یاد پرتو بیضائی [پدر بهرام بیضائی] به مرحوم حبیب یغمایی فرزند منتخب‌السادات اهدا کرد و تصویری از آن در اختیار نگارنده است. ابیات فتح‌نامه نایبی که منتخب‌السادات سروده، ساده و بی‌پیرایه و فاقد آرایه‌های ادبی است، اما ماشاءالله‌خان را دلخوش کرده بود. در حدود سال ۱۳۷۰ روان شاد دکتر آریان‌پور قصد نشر این منظومه را داشت و نگارنده را به یاری خواست. با کمال میل پذیرفتم از آن رو که او اثری از نیای من به طبع می‌رسید، دوم آن که به هر حال حوادثی که در قرن گذشته بر گوشه‌هایی از مناطق مرکزی ایران گذشته بود از زبان عامل اصلی حادثه روایت می‌شد. پس از ملاحظه متن فوق، معلوم گردید که منظومه تصحیح و ویرایش شده و به کلی با اصل آن تفاوت پیدا کرده است و بیشتر ابیات آن، سروده‌هایی تازه از شاعران معاصر و هم‌فکران محرم دکتر آریان‌پور است و به جز ابیاتی اندک و پراکنده خبری از اصل منظومه نیست. کتاب به اهتمام دیگری انتشار یافت و نگارنده نقدی بر آن نوشت، دیگران هم به انتقاد از آن پرداختند، نغدهایی که متصدیان چاپ منظومه را خوش نیامد و به پاسخ مکرر پرداختند.

کتاب دیگری که باندیشه دفاع از نایب حسین عرضه شد، پایان‌نامه

دکترای محمدرضا خسروی بود که با نام طغیان نایبیان کاشان و به عنوان مکمل منظومه فتح‌نامه تدوین و منتشر گردید. مؤلف فوق هم، طغیان این گروه را به عنوان حرکتی انقلابی قلمداد کرده، اما در میان منابع مکتوب به مطلبی موافق عقیده خود دست نیافته و نظریات خود را به اقوال شفاهی و مصاحبه‌ها مستند ساخته است.

و اما مهم‌ترین بخش کتاب حماسه طغیان و جنجالی‌ترین قسمت آن، بخش بررسی منابع است، سایر قسمت‌ها که اندکی بدان می‌پردازیم تکرار سخنان دو کتاب پیشین است. گفتنی است که در صدها کتاب و رساله و مقاله که در باب حوادث مشروطه و سال‌های پایانی سلسله قاجار نوشته شده در همه آن‌ها کمابیش صفحاتی کامل یا مختصر به وقایع و حوادث و اغتشاشات مناطق مرکزی ایران از کاشان و قم تا یزد و خور بیابانک و سمنان اختصاص یافته و در آن‌ها از نقش منفی نایب حسین و ماشاءالله‌خان سخن رفته است. تقریباً همه نوشته‌ها در انتقاد از اعمال و کردار آنان است. اما اگر احیاناً در یکی از این‌ها جمله یا نکته‌ای وجود داشته که اندکی به نفع آنان است مؤلف گرامی کتاب همین نکات اندک را استخراج و در اطراف آن کلی تبلیغ و قلم‌فرسایی کرده است. از چند کتاب هم به سختی انتقاد کرده است. اما منبع و مأخذ اصلی کتاب فوق تماماً یادداشت‌ها و خاطرات بازماندگان نایب حسین و طرفداران آن‌ها و مصاحبه با همین افراد یا فرزندان آنان است. این خاطرات و مصاحبه‌ها هیچ کدام قبلاً به چاپ نرسیده، نسخه آن معرفی نشده و در هیچ کتابخانه عمومی و خصوصی دست‌نویس آن‌ها دیده نشده است، حتی نمونه‌ای از تصاویر نسخه خطی - آن‌طور که معمول محققان است - در کتاب درج نگردیده است. تقریباً بخش اصلی و عمده کتاب از خاطرات و یادداشت‌های افراد زیر برگرفته شده است:

۱. خاطرات و یادداشت‌های امیر مهدی آریان‌پور فرزند ارشد ماشاءالله‌خان، تاکنون به طبع نرسیده و از قسمت‌های چاپ شده در مجله جهان‌نوا استفاده نشده است.

۲. خاطرات و یادداشت‌های خطی امیرعباس آریان‌پور فرزند سوم ماشاءالله‌خان.

۳. یادداشت‌های حسن منصور لشکر، پسر کوچک نایب حسین.

۴. مصاحبه با سید اسدالله خرازی، در سال ۱۳۵۵. نه شخص او و نه مصاحبه‌کننده شناخته نیستند، ظاهراً نامبرده در شمار یاران ماشاءالله‌خان بوده است.

۵. مصاحبه با حسین سرخوش [ناشناس] در سال ۱۳۵۹ ش. جالب آن که متن بازجویی مفصل و ادیبانه و انقلابی نایب حسین و ماشاءالله‌خان به نقل از او در این کتاب روایت شده است. جای شگفتی است که اشخاصی ناشناخته و گمنام چگونه در مصاحبه‌ای که پس از ۶۲ سال از ماجرا تریب یافته این گونه استنادانه و با تبحر به سؤالات جواب داده‌اند. حسین سرخوش جریان کشته شدن نایب حسین و ماشاءالله‌را به مزدکی کشی عصر انوشیروان تشبیه کرده و اطلاع و تشبیه او در شمار مستندات کتاب قرار گرفته است: «کار نایبی کشی چنان بالا گرفت که به قول یک مطلع - حسین سرخوش - یادآور مزدکی کشی انوشیروان سلطان جبار ساسانی بود.» (ص ۳۰۴)

۶. مصاحبه با عبدالله مغیث‌الدوله امیر علایی به وساطت عباس قلی‌زاده قهرودی. پاسخ‌های ماشاءالله‌خان در بازجویی بازپرسان

دولتی به نقل از او آورده شده است.

۷. مصاحبه با امیر جنگ، کوچک‌ترین پسر نایب حسین در سال ۱۳۴۱ ش.

۸. خاطرات و یادداشت‌های فرد ناشناس دیگری موسوم به «نایب عبدالصمد فقیه»، متن بازجویی مفصل نایب حسین که در هیچ یک از اسناد دولتی و تاریخی و روزنامه‌های آن عصر کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نگردیده به نقل از وی آورده شده است (صفحه ۲۸۶ به بعد) اما در جای دیگر کتاب آمده است که متن کامل پرونده نایب حسین و ماشاءالله خان را، سرلشکر ضرابی رئیس کل شهربانی کشور در اختیار نوادگان آنان قرار داده است. چه گونه ممکن است متن بازجویی که این اندازه مهم است حتی در پرونده آنان قرار نداشته و فردی ناشناخته تمام آن را که مشتمل بر چندین صفحه است از حفظ کرده و در پاسخ به سؤال مصاحبه‌کننده بازگو کرده باشد؟ به این سؤال از نایب حسین و پاسخ او که در همین بخش کتاب آمده توجه شود:

«سؤال: اما اگر هر جماعت به دلخواه خودش، نظم برقرار کند، هرج و مرج پیش می‌آید، نظم عمومی مملکت از میان می‌رود. وجود دولت برای برقراری نظم عمومی مملکت است.

جواب نایب حسین: نظم عمومی مملکت! اولاً کدام نظم عمومی؟ تا آن جا که به یاد داریم ما پیرها، بلکه تا آن جا که شنیده‌ایم از پیر تاریخ، مملکت همیشه مثل جنگل مولا غرق بوده در هرج و مرج، با آن که دولت هم داشته. اگر صدق مطلب را بخواهید، دولت نه فقط برای جلوگیری از هرج و مرج کفایت ندارد، بلکه با اجحافی که به ملت می‌کند، خودش علت‌العلل هرج و مرج است. علی‌هذا هرج و مرج فرزند نامشروع دولت است. به قول معروف: این همه آوازها از شه بود! ثانیاً اگر شبهه‌ای به زور شمشیر در گوشه‌ای از مملکت برقرار می‌شود، آن شبهه‌ای دولت پسند یا اعیان پسند است. لیکن نظم وقتی مطلوب است که به نفع مردم باشد، نه به نفع یک مشت مفت‌خوار مفسد ظالم...» (ص ۲۸۷)

جای شگفتی است که مأمور و بازجویی نظمی ایران در سال ۱۲۹۷ ش، چنین شخصیت سیاسی برجسته‌ای بود که این سؤال را از زندانی خود پرسیده و نایب حسین بی‌سواد جوابی استادانه همانند مبارزین سرسخت به او داده است.

۹. مصاحبه با مرشد مانده‌علی ورنده کاشانی با میانجی پهلوانی نوایی. از مرشد مصاحبه‌شونده و میانجی وی، شناختی نداریم.

گذشته از این‌ها، نویسنده گرامی البته منابع متعددی از تواریخ و پژوهش‌های صورت گرفته در باب انقلاب مشروطه را در فهرست مآخذ خود می‌آورد اما هرگز استفاده جدی از هیچ کدام نمی‌کند، لیکن برای آن که به خواننده اثبات کند که از آن‌ها بهره برده، گاه جمله‌ای بی‌سر و ته انتخاب کرده و در بین سخنان خود گنجانده است که اگر به اصل کتاب رجوع شود مفهوم و معنی جداگانه از آن‌ها استخراج می‌شود. برخی منابع هم که تاکنون چاپ نشده‌اند و نویسنده اشاره به نسخه دست‌نویس آن‌ها می‌کند، محل نگهداری این نسخه‌های خطی را معرفی نکرده، مثلاً از کتابی به نام «وقایع یومیه» اثر ملک‌المورخین نام برده که به قول نویسنده بیش از بیست و چند جلد است، اما معلوم نیست که نسخه آن کجاست. گاهی نام

کتاب و مؤلفی هم در ضمن مطالب آمده که نام کتاب و نویسنده در هیچ جا ضبط و ثبت نشده است. این شگردها همه برای آن است که بشود در پناه آن‌ها مطالب و اعتقادات شخصی مؤلف مجالی برای عرضه شدن پیدا کند. از چند کتاب که نام آن‌ها چند بار به میان آمده، لیکن مطالبی از آن‌ها نقل نشده به شدت انتقاد شده است، از جمله به کتاب‌های حسن نراقی و حسن اعظام قدسی باید اشاره کرد که در سطور بعد به آن‌ها می‌پردازیم.

از احمد کسروی که تاریخ مشروطه او هنوز هم در شمار بهترین آثار در زمینه انقلاب مشروطیت است و خود او در زمره بزرگ‌ترین مورخان معاصر ایران است همواره بالحنی تحقیرآمیز یاد می‌شود زیرا او وقایع کاشان را با سنجش منابع گوناگون به شیوه‌ای درست نگاشته و طبعاً از ستم‌هایی که نایب حسین و پیرامونیان او بر مردم روا داشته‌اند انتقاد کرده است. از وی با عناوینی همچون «وقایع‌نگار پرمده‌ای تنگ‌نظر» [ص ۴۵۸] یا «وقایع‌نویس ساده‌اندیش (ص ۳۲۰) یاد کرده است. ملک‌الشعرا یه‌ار هم شاعر جاه‌طلب گوش به فرمان (ص ۳۲) خوانده شده است. در برابر این‌ها از عبدالحسین ملک‌المورخین کاشانی که مورخ رسمی دربار مظفرالدین شاه بود و از او لقب لسان‌السلطنه داشت چون با نایبی‌ها پیوند خویشاوندی برقرار کرده است همواره بالحنی مناسب یاد شده، هرگز به لقب لسان‌السلطنه او اشاره نمی‌شود، او ملک‌المورخین است و حقیقت‌نگار بی‌دلیل. به این نکته هم مطلقاً اشاره نشده که هم او در یکی از تألیفات خود - جغرافیای اصفهان - که لابد پیش از انجام امر خویشی نوشته شده، از نایب حسین به سختی انتقاد کرده است.

از آیت‌الله ملاعبدالرسول مدنی از معدود عالمان عصر مشروطه که به هواداری از جنبش مردم برخاسته بود چون کتابی به نام تاریخ‌اشتراک‌کاشان نوشته همواره با عناوینی چون «رسول» و «ملاعبدالرسول» نام می‌برد، اما آقای مهدی صدیقی پژوهشگر کاشانی که مطلبی در تأیید هم‌شهریان نایبی نوشته با عنوان «آقای مهدی صدیقی از مردم کاشانی، از سلاله سادات حسینی کاشی و از اعقاب ملاحسن فیض» (ص ۱۱۱) خوانده شده است. از زنده‌یاد حسن نراقی که چند جلد کتاب در تاریخ کاشان و اوضاع اجتماعی آن جانوشته و برادرش به دست نایب‌علی پسر نایب حسین کشته شده بود چون در کتاب‌ها و مقالاتش به این مسائل پرداخته با بدترین عناوین یاد شده و از فرزندش دکتر احسان نراقی با این که علاقه‌ای به ورود در حوادث کاشان نداشته، به گناه این که یک بار در مصاحبه‌ای در خارج از کشور اشاره‌ای به نایب حسین کرده، با زنده‌ترین فحش‌ها و القاب نام برده و او را مکرر «هرجایی سیاسی» خوانده است (مثلاً صص ۴۴۷ و ۴۱۷). حسین اعظام قدسی مورخ معاصر و نویسنده کتاب خاطرات من یا تاریخ یکصدساله ایران که در زمان ترکتازی‌های نایبی‌ها حاکم نطنز بوده و شرح مظالم آنان را در کتابش مشروح بیان کرده، به عنوان بیمار روانی و حاکم روان پریش نطنز خوانده شده است. (ص ۱۷۸)

از کسان دیگر که به سبب مخالفت و نبرد با نایب حسین مورد بی‌مهری نویسنده‌اند، سران و دسته‌ای از خوانین ایل بختیاری و پیروان آنان هستند که اتفاقاً با همه انتقادی که بر گروهی از آنان وارد است نمی‌توان این حقیقت را از نظر دور داشت که بختیاری‌ها همراه

با انقلاب مشروطه و در همان گام‌های نخست به مردم پیوستند و فداکاری‌های زیاد از خود نشان دادند. گناه آنان این بود که زمانی به دستور دولت مشروطه به مقابله با نایب حسین پرداخته و چند بار وی را شکست دادند. تقریباً هر آن کس که وارد این قضیه شده و نکته‌ای در باب این دسته گفته است، ناسزا شنیده، دروغ زن، خیال‌باف، طرفدار انگلیس، دستور بگیر روس و القابی از این قبیل یافته است. جز افراد فوق، بقیه مورخان و نویسندگان در زمره گروه زیر جای می‌گیرند: «علاوه بر مبلغان طبقات بالا، کسان دیگری هم از سر اشتباه چون ضعف حافظه و نقص دقت و کج فهمی و تلقین پذیری و خیال‌بافی و گاهی از روی غرض چون خودنمایی و سودجویی دست به تحریف حقایق تاریخی و جعل اکاذیب زده‌اند. در نتیجه فراوانند گناهایی که به نایب‌بان بسته شده‌اند. گناه غارتگری، گناه مصادره اموال دیگران، گناه جنگ و خون‌ریزی، گناه تخریب شهرها... گناه مخالفت با انقلاب مشروطیت...» (ص ۴۴۳).

از کتاب مفصل اسناد نایب‌بان کاشان که مشتمل بر اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران است و به کوشش زنده‌یاد دکتر عبدالحسین نوایی به طبع رسیده، کمترین استفاده‌ای نشده، در حالی که اسناد، منبع اصلی تاریخ هر دوره است. فقط مقدمه آن که حاوی مطالبی بی‌اساس در حمایت از نایب حسین است مورد استقبال قرار گرفته است (ص ۵۴۱).

فصل دوازدهم کتاب، ترجمه گزینشی اسنادی از مراکزی در امریکا و انگلیس و آلمان است. شیوه مرسوم این است که نویسنده اولاً باید جای دقیق نگهداری اسناد را نشان دهد و ثانیاً نشانی دقیق هر سند در مکان نگهداری برای خواننده ارائه گردد تا محقق که به این قبیل اسناد احتیاج دارد یا قصد بررسی و سنجش آن‌ها را دارد بتواند به آن رجوع کند. وانگهی از میان انبوه اسناد موجود، آن مدارکی گزینش شده‌اند که احیاناً از قول کنسول یا کارمند یکی از سفارت‌خانه‌ها مطلبی به نفع نایب حسین گزارش داده‌اند. او هر جا سخنی باب طبع یافته همان نکته را استخراج و بقیه را رها کرده است. نوع ارجاع هم در اسناد و هم در کتاب‌ها قابل توجه است. مثلاً گفته شده که به سند دولتی شماره... در فصل نهم رجوع شود، در فصل مذکور اثری از این سند نیست. شیوه ارجاع در مآخذ و منابع دیگر هم منحصر به نویسنده کتاب است. به کرات نام ناقص یک اثر را ذکر کرده و بعد ده‌ها بار با ذکر کلمه «پیشین» به همین مأخذ ناقص ارجاع شده است. هر جا هم از محتویات اسناد دلخوش نبوده، آن‌ها را «ورق پاره‌ها» نامیده که آن‌ها را اشراف و متجاوزان و مالکان تدارک دیده‌اند. (ص ۶۰۷ و صفحات دیگر).

اینک به چند نکته دیگر از مندرجات کتاب اشاره می‌کند: در اواخر فصل هفتم کتاب گزارش وقایع سفر ماشاءالله‌خان به تهران در صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۳ آمده است. ماشاءالله‌خان طبق مندرجات کتاب همچون یک رهبر انقلابی و مردم‌گرا وصف شده که طرف توجه و استقبال مردم عادی است. این‌ها مطالب بی‌مأخذ و دستاورد ذهن خیال‌باف نویسنده است. چنان که سرکشی‌های این گروه همه‌جا، همانند شورش‌های ضدحکومتی کسانی چون خیابانی و میرزا کوچک‌خان پنداشته می‌شود، به طور مکرر از ارتباط میان نایبی‌ها با مدرس، میرزا کوچک و خیابانی و سایر نیروهای مترقی

سخن می‌رود اما منبعی ارائه نشده است، یا از قول اشخاص ناشناخته خبر نقل می‌گردد. اما هرگز به این سؤال مقدر پاسخی داده نشده که اگر این اقوال و اخبار صحیح است، چگونه است که عموم روشنفکران و مبارزان و مورخان و روزنامه‌نگاران وطن‌پرست از سرکوب جنبش خیابانی در تبریز، قتل میرزا کوچک‌خان در گیلان و افول جنبش پسبان در خراسان به انتقاد پرداخته و عاملان آن‌ها را دست‌نشانده اجنبی خوانده‌اند، اما هرگز از دستگیری و اعدام نایب حسین و ماشاءالله‌خان خم به ابرو نیاورده‌اند.



نایب حسین و جمعی از بستگانش

در سراسر کتاب و بارها گریزی به دوران صدارت وثوق‌الدوله زده شده و از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس سخن به میان آمده. طبعاً همه مبارزان راه وطن و آزادی خواهان از این حیث با وثوق‌الدوله به مخالف برخاستند. اما مخالفت مردم با وثوق‌الدوله به حساب طرفداری مردم و روشنفکران از نایب حسین گذاشته شده و مخالفت با قرارداد در همه جا به عنوان مخالفت عموم با دستگیری و به دار آویختن سران یاغیان کاشان توصیف می‌شود.

در صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ از دو تن یاغی معاصر نایب حسین به نام‌های رضا جوزانی و جعفرقلی چرمهینی که در پیرامون اصفهان و نجف آباد به راهزنی می‌پرداختند انتقاد شده، در حالی که اینان نخست در زمره نوکران نایب حسین بوده، آموزش‌های مقدماتی را نزد وی دیده بودند. گزارشی هم در همین زمان برای دولت ارسال شده که ضمن آن از نایب حسین، رضا جوزانی و چرمهینی و سفاکی‌های آنان شکایت شده، نویسنده گرامی قسمت اخیر را مردود شمرده است (ص ۸۵).

راجع به اموال فراوان گروه نایب حسین سخن بسیار رفته است. در کتاب ادعای می‌شود که این اموال از راه قراسورانی و سایر مشاغل دولتی به دست آمده. مبنای این ادعا کجاست؟ در کتاب به مأخذی ارجاع داده نشده است، قدر مسلم آن است که هنوز پیرمردانی در قید حیات‌اند که ماجرای چپاول‌های ماشاءالله‌خان در گوشه و کنار ایران را به یاد دارند. در صفحه ۱۹۵ کتاب خاطر نشان شده که سرکنسول انگلیس در گزارشی که به مافوق خود داده یادآور شده که افراد تحت امر رجیلی چرمهینی و ماشاءالله‌خان به گاری پست حمله برده و محتویات آن را برده‌اند. نویسنده پس از نقل این گزارش نتیجه گرفته که این مطلب غلط است و صورت درست آن چنین است

که وثوق الدوله خبر حرکت گاری پست را به مزدور خود رجبعلی چرمهینی داده و او را تشویق به سرقت آن کرده است. گذشته از این که این استنباط به کلی غریب و عجیب است، چه گونه می توان باور کرد که رئیس الوزرای کشوری - هر چند نادرست و ضد مردم باشد - به راهزنان دستور سرقت گاری پست را بدهد. اتفاقاً یکی از همراهان ماشاءالله خان یادداشت های خود را پیرامون این سرقت نوشته و نگارنده چندی پیش آن را در نشریه میراث بهارستان (شماره اول) به چاپ رسانده است.

فصل دهم کتاب با عنوان «اوضاع و شرایط آن زمان ایران» جمعاً ۷۷ صفحه از کتاب را در بر می گیرد (صفحه ۳۵۵ تا ۴۳۲)، اما موضوع آن ارتباطی به کتاب ندارد، مگر آن که تصور کنیم مؤلف برای بزرگ نمایی نیاکان خود، تاریخ خانواده را با تاریخ ایران و احوال سیاستمداران و جنگ روس و انگلیس در ایران و کودتای ۱۲۹۹ همه را با هم گره زده است. چنان که در همین بخش اسنادی راجع به قرارداد ۱۹۱۹ ذکر شده که ارتباطی به موضوع تحقیق ندارد، همین طور در صفحات دیگر (صص ۱۵۳ تا ۱۵۷) ناگهان از تشکیل سازمان ضد جاسوسی در ارتش به ریاست ارتشیدفردوست در روزگار محمدرضا شاه سخن رفته است. این ها همه چنان که اشاره کردیم برای اهمیت دادن به قضایای اجداد است.

پرونده بازجویی و متن سخنان نایب حسین در دادگاه چندبار گشوده شده است. در صفحات ۴۴۳ و ۴۴۴ هم بخشی از آن نقل شده، از چه مأخذی؟ نمی دانیم. همین قدر می دانیم که در تاریخ ایران چنین سرکشانیه که با تسلط کافی بر سیاست و اجتماع و مشکلات مردم اشراف داشته باشند دیده نشده اند. نکته ای که از چنگ نویسنده گرامی بیرون رفته، مربوط به صفحه ۴۴۶ است. سخن نایب حسین به نقل از یکی از کارکنان دولت که در کاشان حضور داشته آمده که سخنان عامیانه ای از اوست، این نقل قول صحیح است و جای شگفتی است که چگونه نویسنده گرامی به نقل آن پرداخته و از سؤال مقدر خواننده واهمه نداشته است.

در جای دیگر (ص ۲۰۵) از سفارت انگلیس انتقاد شده که چرا به ماشاءالله خان تأمین داده و اصولاً چه کسی این حق را به سفارت خارجه اعطا کرده است که به اتباع ایرانی تأمین نامه بدهد. باید پرسید چرا اتباع ایران دنبال چنین تأمین هایی بودند؟ همه مورخان نوشته اند که ماشاءالله خان پیش از آن که دعوت وثوق الدوله را اجابت کرده و به تهران بیاید محض خاطر جمعی تأمین نامه از سفارت انگلیس گرفت و چون دستگیر شد نخست آن را به رئیس سوئدی ژاندارمری ارائه داد. آخرین جمله ای هم که ماشاءالله بالای دار فریاد زد این بود: «مرده باد وثوق الدوله خائن». این روایت از قول فخر ایران سپهری مادر نویسنده و عروس ماشاءالله خان نقل شده است (ص ۲۵۹) و در جای دیگر دیده نشده است. از همین روست که نویسنده با هر کس که با نایبی هادشمنی دارد به شدت عداوت می ورزد. بسیاری از آنان در زمره اقشار عادی اجتماعی و برخی در میان سیاستمداران، مورخان و روزنامه نگاران و روحانیون بوده اند. اما بیشترین نگاه متوجه وثوق الدوله است، او منفور تر از همه است و همواره با القابی همچون: وطن فروش، خائن در جبهه یک، دزد بزرگ، خیانت پیشه، خائن شماره یک ایران، دزد خائن و امثال آن یاد می شود. او مستحق این همه

القاب و نسبت های نارواست چون نایب و فرزندش را دستگیر کرد و به دار آویخت، نه بدان سبب که عامل انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ بوده است. نویسنده می گوید ملت ایران از یاد نمی برد که در سراسر تاریخ ایران هیچ کس در عرصه شرف سوزی و ملت کشی و وطن فروشی و بیگانه پرستی به گرد این خائن سفله نرسیده است (ص ۳۳۳). طبعاً این ها عراق و بی انصافی است. او با آن که به سبب انعقاد قرار داد مذکور نام نیکی از خود بر جای نهد، مع هذا در ایجاد امنیت در کشور و سرکوب یاغیان و ایجاد آرامش در عصر خود شخصیت برجسته و ممتازی بود. بسیاری کسان چه قبل و چه بعد از وی در تاریخ ایران خیانت ها کرده اند. غیر از وثوق الدوله، او حتی به شخصیت خوشنام و وطن پرستی چون میرزا حسن مستوفی الممالک هم می تازد، دلیل آن روشن نیست. اما ماجرا از این قرار است که در تاریخ اشراف کاشان نوشته یکی از روحانیون مشروطه به تعریض ذکر شده که ماشاءالله خان تریاکی و زن طلب است. نویسنده به جای پاسخ، ماشاءالله خان را با مستوفی الممالک مقایسه کرده و می پرسد چگونه است که مستوفی در سن یازده سالگی توانسته به مقام مستوفی گری دست یابد اما ماشاءالله نمی تواند به هر کاری دست بزند. به جای پاسخ به سؤال، سؤالی جدید مطرح می شود تا موضوع منحرف گردد، روشی که امروزه در میان سیاستمداران هم طرفدارانی پیدا کرده است. در مواضع مختلف کتاب گفته شده که بازماندگان ماشاءالله و نایب حسین در عصر پهلوی دچار مضایق متعدّد بوده، همواره در ارباب می زیستند. اولاً این ادعا با آن چه که مهدی آریان پور در خاطرات خود در جهان نو نوشته مغایرت دارد، دیگر آن که شواهد و واقعیات دال بر این است که ادعای فوق مطلقاً صحت ندارد. با دیگران عجلتاً کاری نداریم، از مؤلف محترم کتاب بگوئیم که در صفحه ۴۳۹ فصلی به عنوان «در دوره محمدرضا شاه پهلوی دشمنی نسبت به بازماندگان نایبمان ادامه دارد» نگاشته، اما خود وی چنان که از زندگی نامه اش که در پشت جلد کتاب آمده بر می آید در دوره محمدرضا شاه در نیروی دریایی استخدام شده، سپس برای ادامه تحصیل به هزینه دولت به انگلیس و امریکا اعزام شده و پس از بازگشت به کشور، تا درجه سرلشکری پیش رفته و به معاونت نیروی دریایی ارتش رسیده و پس از بازنشستگی کارخانه کشتی سازی دایره کرده است. انصاف باید داد، نویسنده دیگر طالب چه مقامات و مناصب و موقعیت هایی بوده که با مانع مواجه شده و به آن ها دست نیافته است؟

*

نایب حسین در این کتاب و در دو اثر دیگر که طرفداران او نوشته اند به عنوان شاعری ملی و حماسه سرا معرفی شده است، ابیاتی هم از سروده های او نقل کرده اند. ابیاتی از سرود انقلاب او هم که پس از تسلط بر کاشان گفته شده در کتاب درج گردیده است. نایب به روایت کتاب هنگامی که در سفر مهاجرت در جلسهای با میرزاده عشقی ملاقات داشت کسانی از حاضران از این دو خواستند که قطعه ای در نگویش احمدشاه و ستایش وطن پرستان بگویند. قطعات هر دو در کتاب آمده است (صص ۱۰۴-۱۰۳) اما در هیچ منبع دیگری به این قضیه و اشعار اشاره نشده است. قطعاتی به سبک اشعار نو هم منسوب به نایب حسین نقل شده که همه بدون رعایت قواعد شعری و عروضی سروده شده است - در روزگاری پیش از ظهور نیما - جای آن داشت که پیدایش

شعر نو و سنت شکنی در شعر فارسی نیز به نایب حسین منسوب گردد. قطعه‌ای هم در سوگ امیر کبیر و نکوهش قاتلان او گفته است:

ای آسمان، وارون بشو، ای کهکشان پر خون بشو
زیرا فلک وارون شده، عالم همه پر خون شده
ای هم وطن، خون را ببین، پاشیده در حمام فین
وقت قیام و کین شده، زخم وطن چرکین شده
ای ملت افسرده جان، خود را ز سستی وارهان
هنگام جوشیدن شده، هنگام شوریدن شده

نیازی به گفتن ندارد که این ابیات و سروده‌های متعدد دیگر که در کتاب از نایب حسین دانسته شده، هیچ کدام اثر او نیست، در منابع آن عصر هم خبری از آن‌ها نیست؛ چه گونه می‌توان باور کرد شخصی که سخن گفتن درست را بلد نبوده و حتی بسیاری از کلمات را به گونه‌ای عامیانه ادما می‌کرده که شنونده از دریافت آن عاجز بوده، ابیاتی این چنین بسراید؟

کتاب با فصلی تحت عنوان «استنتاج» پایان می‌یابد. درین جا نویسنده به استنادی از عهده تجزیه و تحلیل مطالبی که آورده بر آمده و الحق جای تعجب است کسی که تحصیلات نظامی داشته و سپس به کار آزاد روی آورده، چه گونه بر جامعه‌شناسی و تحلیل سیاسی و تاریخی اشراف دارد و لو آن که تحلیل‌هایش مورد قبول نباشد. در این فصل باز هم تأکید می‌شود که سیدحسن مدرس و شماری از سران آزادی خواهان با نایبی‌ها تماس داشته و اینان از وی و دیگر مبارزان راه آزادی درس وطن پرستی می‌گرفته‌اند. همه این تلاش‌ها برای آن است تا نشان داده شود که حرکت یاغیان کاشان در تاریخ ایران جریانی ترقی خواهانه و به سمت تکامل و آزادسازی جامعه ایران از یوغ استبداد قاجاری بوده است.

تا به حال در تاریخ معاصر ایران از دوران قاجار به این سو دیده نشده بود که خانواده‌ای تا این حد با سماجت و پی گیری نه تنها در پی تبرئه نیاکان خود بر آیند بلکه آنان را عامل تحولات بنیادی در ایران به شمار آورند. هستند کسانی از بازماندگان برخی از خاندان‌های مشهور گذشته که به نحوی می‌کوشند دامن اجداد خود را از خیانت‌های منتسب به آنان بپیرایند، اما جای بسی تأسف است که بازماندگان نایب همین که افراد فرهیخته و دانشمند در میان آنان کم نیستند، این گونه و به گونه‌ای نادرست در پی تحریف حقایق تاریخی بر آیند.

*

بخشی از کتاب ترجمه اسناد موجود در آرشیوهای انگلستان و امریکا است و در برگردان اسامی جغرافیایی و تاریخی آن اشتباهاتی رخ داده است، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- ذیقام السلطنه به جای ضیغم السلطنه (صفحات ۴۸۵ و ۵۲۲).
- مقار به جای موغار [روستایی بین راه اردستان به نایب] (صص ۵۰۳، ۵۰۸ - ۵۰۷).
- زوار به جای زواره (ص ۵۰۴ و مواضع دیگر)
- شهرآب به جای شهراب [روستایی بین زواره و انارک]، (صص ۵۰۶ و ۵۰۷)
- خافر به جای خفر [روستایی نزدیک کاشان]، (صص ۵۰۷ و مواضع دیگر)

- آبیانه به جای ابیانه (ص ۵۰۷ و صفحات دیگر)
- ورزانه به جای ورزنه [شهر کی نزدیک باتلاقی گاوخونی]، (ص ۵۲۲، و صفحات متعدد)

- کوه رود به جای قهرود (ص ۱۵۲ و صفحات دیگر)
- تورزان به جای تورزن [روستایی نزدیک کهپاز و اردستان]، (صفحات متعدد).

- چرمینی به جای چرمهینی (صفحات متعدد).
- اخبار میرزا صارم الدوله به جای اکبر میرزا صارم الدوله (ص ۴۰۱ و صفحات دیگر)

در ترجمه اسناد مکرر از اصطلاح استاندارد و فرماندار استفاده شده، این‌ها کلمات تازه وضع شده هستند و بهتر بود مطابق رسم رایج محققان از اصطلاحات معمول در آن وقت چون نایب‌الایاله و حاکم استفاده می‌شد. در زیر نویس بخش تصاویر هم اشتباهاتی به چشم می‌خورد. از جمله در تصاویری که در صفحات ۶۲۷ و ۶۳۰ به چاپ رسیده، سید معممی را که میان دسته یاغیان نشسته، منتخب السادات جندقی معرفی کرده‌اند، در حالی که این تصاویر متعلق به او نیست و نامبرده هیچ گاه بیرون از جندق و بیابانک با ماشاءالله خان همراهی نداشته است.

*

از نویسنده کتاب تاکنون کتاب و مقاله‌ای دیده نشده، اما نثر کتاب روان و شیوا و جذاب است و خواننده از دنبال کردن مطلب خسته نمی‌شود. اما شیوه نگارش آخرین فصل کتاب که در نقد کتاب نایب کاشان بر اساس اسناد نوشته به کلی با سایر قسمت‌ها متفاوت است. هر کس که کتاب را بخواند و این قسمت را در کنار سایر بخش‌ها قرار دهد، متوجه این تفاوت آشکار خواهد شد. در مجموع باید گفت این سلسله کتاب‌ها که از سال ۱۳۶۹ ش انتشار یافته یعنی حماسه فتح نامه نایبی، طغیان نایب کاشان و کتاب فعلی یعنی حماسه طغیان و جوه مشترک بسیار دارند که اگر بخواهیم این و جوه مشترک را در چند جمله بیان کنیم باید بگوییم: شیوه نگارش و سبک نوشتن آن‌ها همسانی کامل دارد، منابع آن‌ها مطالب شفاهی و مصاحبه‌ها با دشمنان ناشناس است، طرفداری کامل از گروه نایب حسین و پیروان وی در همه مشهود است، به معاندین آنان و به قول نویسندگان این کتاب‌ها به «نویسندگان اشراف پرست و مالکین و فئودال» به سختی حمله می‌شود. این همسانی‌ها در مندرجات این آثار و در تفکر همانندی که بر آن‌ها حاکم است به قدری آشکار است که اگر خواننده‌ای این چند اثر را به دنبال هم بخواند و پشت جلد کتاب‌ها را ببیند تصور می‌کند که همه از زیر دست یک نویسنده بیرون آمده است. در خاتمه یاد می‌کنیم از زنده یاد دکتر امیر حسین آریان پور که در دهه‌های اخیر زندگانی خود سخت به صرافت دفاع از نیاکان افتاده بود، چنان که جز خود به اطرافیان و مریدان هم انگیزه می‌داد و آنان را به این موضوع علاقه‌مند ساخته بود، مطالب زیادی هم درین زمینه گردآوری یا تألیف کرد اما مجال انتشار آن‌ها را نیافت یا صلاح نمی‌دانست. هنوز هم کسانی از مریدان و شاگردان وی به ساقه‌آرادت دیرین به وی، گردن کشی‌های نایب حسین را یکی از حماسه‌های دوران ساز تاریخ ایران به شمار می‌آورند.